

پرويشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
مركز بايوساينس و علوم انساني
گزارش از غروب

- نامه‌هایی از پراگ (۱) / پرویز دوايي
- در غرب چه خبر (۴۵) / ایرج هاشمی‌زاده

۱- موتسارت در پراگ

... در این باریکه راه که می‌آمدم، سر راه بازار میوه که نزدیک منزل این بانوست گذرم را به کوچه‌ای انداختم که این طرفاش در ساختمانی آقای موتسارت اقامت داشته زمانی، و روبرویش (البته در زمان دیگری) آقای فرانتس لیست، و پلاکی با اسم موتسارت و مجسمه سر و کله آقای لیست، با بینی عقابی معروف‌اش، به این امرگواهی می‌دهد. آقای موتسارت سه سفر (و یا به روایاتی پنج سفر) به پراگ داشته، در سال‌های حول و حوش انقلاب کبیر فرانسه (که به خاطر ردیف بودن ارقام‌اش از معدود تاریخ‌هایی‌ست که آدم یادش می‌ماند، ۱۷۸۹). ایشان (موتسارت) آمده بود یک سفر برای اجرای اپرای «عروسی فیگارو»یش، و زمانی دیگر (به گمانم ۱۷۸۸) برای رهبری اولین اجرای جهانی «دون جووانی»، که جلوترش مدتی در ویلای یکی از اعیان که خودش هم آهنگساز بود، در و پیکر را به روی این آقای جوان بازیگوش قفل کرده بودند تا جایی نرود و کار اپرا را تمام کند (ویلا و بساط و اتاق‌ها و پیانوئی که موتسارت با آن می‌نواخته عیناً هنوز هست، و واقعاً هم در آخرین لحظه اپرا را رسانده بود، جوری که در همان روز اجرای اپرا، اورتور را همان روز نوشته بود که یک عده نت نویس نشسته بودند و نت‌ها را که از زیر دست استاد در می‌آمده تند و تند کپی می‌کردند که نیم ساعت، یک ساعت بعدش توزیع شود بین هیئت ارکستر که بعداً اجرا شود، در سالن اپرائی که آن هم مطابق النعل بالنعل، دست



● پرویز دوابی (عکس از مسعود مهرابی)

نخورده به جا مانده و استاد میلوش فورمان فیلمساز چک، صحنه‌هایی از فیلم «آمادئوس» اش را در آن جا گرفت. این ریختی بود خلاصه.

در جریان اقامت در این خانه، در این کوچه‌ای که عرض شد (سر راه بازار میوه)، آقای موتسارت این طرف کوچه زندگی می‌کرد و نویسنده اشعار («لیبرتو»ی) اپرایش، آن طرف کوچه و در ساختمان روبرو و بین دو پنجره چهار پنج متر راه، که استاد موتسارت هر وقت که با آن آقای شاعر کاری می‌داشته، برای خبر کردن او یک نارنگی بر می‌داشته و می‌کوبیده به پنجره‌اش و این طوری او را صدا می‌کرده... روایات بسیارست در مورد دوران اقامت موتسارت در پراگ که گویا در این شهر خیلی بیشتر او را تحویل گرفته بودند تا در زادگاه و خاستگاه‌اش وین (هر چند که وین و پراگ هر دو زیر پرچم امپراتوری اتریش - مجارستان و جزو یک مملکت بودند)، ولی خود موتسارت در نامه‌ای (یادم نیست به کی) نوشته بود که در پراگ «فیگارو»ی او بسیار مقبول افتاده و به آهنگ‌اش همه جا می‌خوانده و می‌رقصیده‌اند، و ایشان، استاد موتسارت که شب‌ها راه می‌افتاده با دوستان پوش خواری، پاتوق مطلوبش شراب‌خانه‌ای بوده به اسم «سه ویولن» (که هنوز هم عیناً هست، با نقش برجسته سه تا ویولن بالای سر درش)، و حرف‌اش هم - حرف موتسارت، این بوده که سه تا ویولن بهتر از دو تا ویولن است، و می‌رفته - به این پاتوق و گاهی دیر وقت بوده و میخانه چی در راز تو بسته بوده که مشتری (یا مشتری تازه) راه پیدا نکند،

و استاد مونتسارت در میخانه را می‌زده و میخانه چی که می‌پرسیده کیه؟ می‌گفته فیگارو، و میخانه چی می‌گفته: خب، بخوان، و استاد مونتسارت تکه‌ای از «عروسی فیگارو» را می‌خوانده و میخانه چی در را به روی او و همراهانش باز می‌کرده. این جوری بوده حکایت.

... از این کوچه می‌گذرم، با یاد این دو تا آقا، مونتسارت و لیست، یعنی سعی می‌کنم یادم نرود که از کجا دارم رد می‌شوم، و این ساختمان‌ها و آدم‌هائی که درش کار و زندگی کرده و آثاری گذاشته‌اند که هنوز زنده و زندگی بخش است، این‌ها یعنی چی، به خصوص برای من بنده و با زمینی و هویتی که از آن برخاسته‌ام، این را هی مدام به خودم یادآور می‌شوم، و بعد در همین حال گذر از زیر سایه مونتسارت و لیست، از پشت دیوارهای سنگی این کلیسای کوچک گوتیک، موسیقی اُرگ شنیده می‌شود و بسته‌بندی می‌کند فضا را و نقطه تکامل می‌گذارد بر این روح موسیقی و معماری کهن فاخر، به این اشرافیت روحی که هنوز بین دیوارهای این شهر سحرانگیز باقی مانده است...



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی